

فارسی هشتم درس نهم: نوجوان باهوش، آشپزاده وزیر، گریه امیر

نوجوان باهوش

میرزا ابوالقاسم فراهانی توانایی عجیبی در حفظ اشعار و مطالب داشت. اگر شعری را تنها یکبار برای او می خواندند، آن را به طور کامل حفظ می کرد. همین باعث شده بود که پدربزرگش میرزا محمدخان که خود شاعری سرشناس در شیراز بود، نوه اش را به همراه خود به مجالس شعرا می برد. یکبار که قائم مقام به همراه پدربزرگش به یکی از این مجالس رفته بود، مردی خارجی را دید. پدربزرگش او را به آن مرد معرفی کرد و به میرزا ابوالقاسم گفت: «برای ایشان شعری بخوان. وی فارسی را خوب می فهمد». قائم مقام فراهانی پرسید: «قصیده بخوانم یا غزل؟» آن شخص گفت: «غزلی از سعدی برایم بخوان».

میرزا ابوالقاسم لحظه ای مکث کرد، چشمانش را بست و شروع به خواندن کرد:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست
عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

در جهان خرم و خوشحالم چون که جهان و خرمی و خوشحالی آن را خدا خلق کرده است. من عاشق هستم عاشق همه دنیا و آفریده های آن هستم آن هم به خاطر این که همه عالم را خدا آفریده است.

به ارادت بکشم درد که درمان هم از اوست
به حلاوت بخورم زهر که شاهد ساقی است

با عشق و علاقه و شیرینی زهر را می نوشم (هر سختی و رنجی را می پذیرم) زیرا معشوق زیبا روی من آن را به من عرضه می کند و هر دردی که از جانب او باشد با دل و جان و با میل و رغبت تحمل می کنم و می پذیرم. زیرا درمان همه دردها همین معشوق زیباروی من است.

عجیب: شگفت

باعث: سبب

سرشناس: معروف

مجالس: مراسم، نشست ها

مکث: توقف، ایست

خرم: شادمان

جهان، خرم، که، از اوست، همه،

عالم: تکرار

عالم: دنیا، جهان

بیت: حسن تعلیل دارد

ارادت: اخلاص، علاقه، میل

درد: استعاره از سختی ها

درد، درمان: تضاد

حلاوت: شیرینی، لذت

زهر به حلاوت خوردن: تناقض

زهر به حلاوت خوردن: کنایه از

لذت بردن

حلاوت، زهر: تضاد

شاهد: زیبا رو

ساقی: آب دهنده

چشمانش درخشید: کنایه از خوشحال شدن خاصی: ویژه ای، مخصوصی فوق العاده: بیش از حد معمول حکمت: دانش، فضل استعداد: توانایی بی نظیر: بی مانند، بی همتا سرشار: پر نامی: معروف، مشهور	آن مرد از شادی چشمانش درخشید و با لهجه خاصی گفت: «فوق العاده است!». پدربزرگ قائم مقام گفت: «شعر سعدی فوق العاده است یا شعر خوانی میرزا ابوالقاسم؟» آن خارجی گفت: «هر دو، هم شعر سعدی و هم شعر خوانی نوه شما...». وقتی آن شخص پی برد که میرزا ابوالقاسم در ریاضی، فلسفه، حکمت و علوم قرآنی نیز استعداد بی نظیری دارد، گفت: «قدر این نوجوان را بدانید. من آینده درخشانی برای او می بینم». آری قائم مقام به کمک هوش و استعداد سرشار خود بعدها یکی از مردان نامی کشورداری و سیاست شد. آشپز زاده وزیر
هیاهو: شلوغی، سرو صدا سکوت باغ را می شکست: کنایه از سرو صدا کردن مکتب خانه: مدرسه گوش می سپرد: کنایه از گوش کردن	هیاهوی کلاغ ها سکوت باغ را می شکست. برف به آرامی می بارید. صدای کلاغ ها گوش محمدتقی را آزار می داد؛ صدای استاد را از پشت درهای بسته به سختی می شنید. روزهای زیادی بود که محمدتقی سینی غذا بر سر می گذاشت و فاصله آشپزخانه تا مکتب خانه را یک نفس طی می کرد. غذا را به اتاق می برد؛ پشت در می نشست و به بهانه بردن ظرف ها، به گفته های استاد گوش می سپرد. چون قلم و کاغذی برای نوشتن نداشت، شنیده ها را بر کاغذ ذهن می نوشت و در دل تکرار می کرد.
دزدکی: کنایه از یواشکی دست و پا شکسته: کنایه از ناتوانی و ضعیفی قلک ذهن: اضافه تشبیهی طراوت: سرسبزی، شادابی	حاصل ماه ها پشت در نشستن و از سرما لرزیدن و دزدکی به درس گوش دادن، دانش دست و پا شکسته ای بود که اندک اندک در قلک ذهنش جمع شده بود. باغ، دوباره طراوت و سرسبزی پیدا کرده بود. برگ های سبز، زیر نور گرم خورشید می درخشیدند. شب تولد حضرت محمد (ص) بود و قائم مقام فراهانی، مهمان های زیادی را دعوت کرده بود. محمدتقی به جای پدر، سینی شربت را برای مهمان ها برد. شربت ها را که داد، گوشه ای ایستاد تا ظرف ها را جمع کند. قائم مقام متوجه او نبود. داشت از استاد وضع درس بچه ها را می پرسید که استاد گفت: «بچه ها با استعداد هستند». محمدتقی خوشحال

شد. قائم مقام رو به پسرش کرد و گفت: «بگو ببینم محمد، کاشف الکَل که بود؟»

محمد سکوت کرد و از گوشه چشم به علی خیره شد. علی گفت: «من بگویم؟»

- بگو، تو بگو!

- معلوم است، ابن سینا.

نگاه **تأسف بار** قائم مقام چرخید روی برادر زاده اش و همان سوال را بانگاه از او پرسید. اسحاق گفت: «خیر، ابن سینا که شاعر است، کاشف الکَل...» و سکوت کرد و به سرش کوبید. اتفاقاً محمد تقی جواب آن سوال را می دانست اما می ترسید بگوید. لب **گزید** و منتظر ایستاد، ولی با خود فکر کرد: «بگذار **لیاقت** یک بچه آشپز را ثابت کنم». این بود که سینی را کنار نهاد و جلو رفت و گفت: «اجازه هست من بگویم؟»

قائم مقام نگاهش کرد. همه سرها به طرف او برگشت.

- بگو، اگر می دانی بگو!

محمد تقی سرش را بالا گرفت و گفت: «محمد بن زکریای رازی».

چشم های قائم مقام از تعجب باز ماند. گفت: «آفرین بر پسر کربلایی محمد قربان!».

قائم مقام رو به بچه ها کرد و گفت: «این شعر از کیست؟»

ستاره ای بدرخشید و ماه مجلس شد

دل **رمیده** ما را **انیس** و **مونس** شد

ستاره ای در آسمان هستی پدیدار گشت و در این دنیا ارجمند گردید. و برای دل های پریشان یار و همدم شد. منظور حضرت رسول است.

و این بار هم چون هر کدام از بچه ها جواب غلط دادند، از محمد تقی پرسید. همه چشم ها به دهان او خیره شده بود.

محمد تقی گفت: «این بیت از خواجه حافظ شیرازی است».

جمعیت که از این جواب به **وجد** آمده بودند، بی اختیار

دست زدند و **هلهله** و شادی کردند. محمد تقی سرانجام

توانست با تلاش و پشتکار فراوان به **مقام صدراعظمی**

تأسف بار: افسوس

نگاه: مجاز از چشم

لب گزید: کنایه از تعجب کردن

لیاقت: شایستگی، عرضه

ستاره: استعاره از حضرت محمد(ص)

ماه مجلس شدن: کنایه از عزیز بودن

دل رمیده: تشخیص و استعاره

رمیده: گریزان

انیس: همنشین / **مونس**: همدم

چشم: مجاز از نگاه

خیره شدن: کنایه از تعجبانه نگاه کردن

وجد: نشاط، شادی

هلهله: سروصدا / **مقام**: جایگاه،

رتبه

صدر اعظمی: نخست وزیر

منشأ: پیدایش، اصل، باعث، سبب

نامدار: معروف، سرشناس، نامی

هزواة فراهان: هزاهه یکی از روستاهای شهرستان اراک در استان مرکزی ایران است.

ذکاوت: هوش، زیرکی

سر: مجاز از نوک

شیوع: پراکنه، سرایت، نشر

گسترش: رواج، زیاد شدن

جهل: نادانی

رسا: بلند

خطاب: مخاطب قرار دادن کسی

برسد و لقب امیرکبیر بیابد و منشأ خدمات فراوانی برای کشور عزیزش ایران باشد.

امیرکبیر، فرهادحسن زاده

گریه امیر

میرزاتقی خان امیرکبیر از مردان نامدار تاریخ ایران است. وی حدود سال ۱۲۲۲ ه.ق. در هزواة فراهان متولد شد. در مورد هوش و ذکاوت امیر داستانهای بسیار بر سر زبانهاست.

در ماه صفر سال ۱۲۶۷ قمری به امیرکبیر اطلاع دادند که در شهر تهران بیماری آبله شیوع پیدا کرده است. امیر فوراً دستور داد که در تمام شهر و روستاهای نزدیک، برنامه آبله کوبی اجرا شود تا بیماری گسترش پیدا نکند. چند روز پس از آغاز آبله کوبی به امیر خبر دادند که مردم از روی جهل و نادانی و خرافات حاضر نیستند واکسینه شوند و در تمام شهر تهران فقط ۳۳۰ نفر آبله کوبیده‌اند. امیر سخت نگران شد. از قضا در همان روز مردی را که طفلش در اثر آبله مرده بود، به نزد او آوردند. امیر به پدرش گفت: «ما که برای نجات بچه‌هایتان آبله کوب فرستادیم». مرد با اندوه فراوان گفت: «جناب امیر، گفته بودند اگر آبله بکوبیم، بچه جن زده می‌شود!». امیر فریاد کشید: «وای از جهل و نادانی!». چند دقیقه بعد بقالی را آوردند که او نیز بچه‌اش مرده بود. این بار امیر دیگر نتوانست تحمل کند و شروع به گریه کرد.

بعد از این ماجرا امیرکبیر با صدای رسا خطاب به اطرافیان گفت: «مسئول جهل مردم، ما هستیم. اگر ما در هر روستا و کوچه خیابانی مدرسه بسازیم و کتابخانه ایجاد کنیم، این وضع پیش نمی‌آید. تمام بچه‌های ایران، فرزندان حقیقی من هستند».

داستان‌هایی از زندگی امیرکبیر، محمود حکیمی

خود ارزیابی

۱- سؤالات قائم مقام فراهانی برای آزمایش فرزندانش چه بود؟

الف) کاشف الک که بود؟ **محمد بن زکریای رازی**

ب) این شعر از کیست؟ **حافظ**

ستاره ای بدرخشید و ماه مجلس شد دل رَمیده ما را انیس و مونس شد

۲- ویژگی‌های مشترک امیرکبیر و قائم مقام فراهانی چیست؟

هر دو بزرگوار به صدر اعظمی رسیدند هر دو به کشور خدمات ارزنده‌ای کردند. هر دو دلسوز مردم این آب و خاک بودند. هر دو نوجوانی پشتکار داشتند و برای رسیدن به آرزوهایشان تلاش کرده‌اند. هر دو به آداب و رسوم و فرهنگ ایرانی آشنا بودند و بزرگان ایران را می‌شناختند.

۳- خدمات قائم مقام فراهانی و امیرکبیر به ایران چه بوده است؟

قائم مقام در عرصه‌های سیاسی خدمات بسیاری انجام داد. قراردادهای مهم و ارزشمندی را برای ایران بست. امیر کبیر برای اولین بار در ایران مدرسه‌ای به شکل امروزی به نام دارالفنون تاسیس کرد. روزنامه را انتشار داد. گروهی از دانشجویان را برای تحصیل به خارج اعزام کرد و جلوی ریخت و پاش‌های درباریان را گرفت و...

دانش زبانی

وابسته‌های اسم (۱) صفت بیانی

به جمله‌های زیر، توجه کنید.

دانشجوی **کوشا**، مقاله **خوبی** نوشت.

باغبان **مهربان**، گل‌های **صورتی** را کاشت.

گروه‌های اسمی جمله‌های بالا را در جدول زیر، می‌بینیم.

جمله	گروه اسمی	گروه اسمی
۱	دانشجوی کوشا	مقاله خوب
۲	باغبان مهربان	گل های صورتی

در هر چهار گروه اسمی، کلمه‌ای که بعد از اسم آمده است، «**صفت بیانی**» است که دربارهٔ چگونگی و ویژگی‌های اسم، توضیحاتی را بیان می‌کند. **صفت بیانی معمولاً پس از اسم می‌آید و «وابستهٔ پسین»** اسم به شمار می‌آید.

در نمونه‌های بالا واژه‌های **کوشا، خوب، مهربان و صورتی**، **صفت بیانی** هستند.